



نیکو سرخوش

---

در خدمت  
و خیانت  
مترجمان



با این قلم جوری تا نکرده‌ام که دل کسی را به دست بیاورم، چه رسد به وجاهت ملی. من زده‌ام و خورده‌ام. و با این زدو خورد دست کم خودم را نیز نگه داشته‌ام. بی‌هیچ منتی بر احدی. اگر کشته‌ای باقی نیست، کشته‌ای که باقی است (اولی را به ضم بخوان، دومی را به کسر) و این است بزرگ‌ترین غبن در این ولایت که مشت می‌زنی اما به سایه و اصلاً در خواب. تا این نمدی که ما می‌گوییم جواب مس بدهد، سال‌ها وقت می‌خواهد؛ دست کم تا وقتی که ریش این بچه‌ها سفید شود.

جلال آل‌احمد، یک چاه و دو چاله

## فهرست مطالب

سخنی کوتاه با خواننده.....	۹
۱. وفاداری به کلمه یا سنتی که باید بدان توسل جست.....	۱۱
۲. کاربران ایرانی نظریه‌ی کلمه یا آنچه آن‌ها دارند و ما نداریم.....	۶۹
۳. آنچه ما داریم و آن‌ها ندارند یا قصه‌ی گولان و غولان.....	۱۴۱
۴. بازگشت به خویشتن یا شلوخوفِ خود را می‌شلوخوفم.....	۲۱۱
۵. اخذ تمدن فرنگی یا اورادِ تسخیر آجنه.....	۳۰۳
ضمیمه‌ی ۱.....	۳۸۷
ضمیمه‌ی ۲.....	۳۹۷
کتابنامه.....	۴۰۵

## سخنی کوتاه با خواننده

در آغاز لازم است به دو نکته اشاره کنم. نخست این که در ثبت نقل قول‌ها کوشیده‌ام دخل و تصرفی در سبک و سیاق نویسنده یا مترجم صورت ندهم؛ البته غلط‌های املائی یا چاپی تا حد امکان اصلاح شده است. همچنین در ثبت منابع اینترنتی از ذکر نام برخی سایت‌ها چشم‌پوشی کرده‌ام و خواننده با جست‌وجوی عنوان مطلب و نام مؤلف به سادگی قادر است آن را در اینترنت بیابد.

همچنین جا دارد از کسانی تشکر کنم که با توصیه‌های عالمانه‌ی‌شان من را از وجود آثاری مطلع کردند که تا پیش از این به‌تمامی از وجودشان بی‌خبر بودم یا کسانی که سخاوتمندانه و بی‌دریغ در کتابخانه‌های غنی‌شان را بر من گشودند و مرا از سختی یافتن بسیاری از این آثار کمیاب آسوده کردند. صادقانه و فروتنانه می‌گویم اگر لطف و یاری بسیاری از این عزیزان نبود این مسیر سپری شده به‌مراتب دشوارتر و سنگلاخی‌تر طی می‌شد. به پاس دوستی و احترام، خود را موظف می‌دانم به ترتیب حروف الفبا به نام‌شان اشاره کنم و سپاس گویم: آرش آبابی، رضا آذری شهرضایی، حسین رحمانی، سیاوش رضائیان، حمید سعادت، مسعود صوفی، پرند فیاضی، سعید مقیمی، سحر ملک‌پور، افسر ملکی، مهران مهاجر، محمد نبوی، الهه نصیری، عبدالقیوم نعمتی‌نیا.

اما پیش و بیش از همه باید از یار و همکار دیرینم افشین جهاننیده تشکر کنم که با حوصله و صبر بی نظیرش تمامی متن را با دقتی مثال‌زدنی خواند و همچون خواننده‌ای هوشمند و مسئول مرا متوجه خطاها، پُرگویی‌ها یا کم‌گویی‌هایم کرد. تصحیحات و پیشنهادهایش برای این اثر همچون رویدادی است که به‌زبان درنمی‌آید و توصیفِ درخوری برایش یافت نمی‌شود. پس به این بسنده می‌کنم که بگویم از او بسیار ممنون‌ام.

## وفاداری به کلمه یا سنتی که باید بدان توسل جست

در رسالهٔ یک کلمه به قلم میرزا یوسف مستشارالدوله می‌خوانیم «بنیان و اصول نظم فرنگستان یک کلمه است و هرگونه ترقیات و خوبی‌ها در آن جا دیده می‌شود نتیجهٔ همان یک کلمه است».<sup>۱</sup> و در دیباچه‌ی انجیل یوحنا می‌خوانیم «۱ در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ۲ در آغاز نزد خدا بود. ۳ همه چیز به میانجی او بود، بی او هیچ نبود. [...] ۹ او نور راستین بود، [...] ۱۶ آری از آکندگی او جملهٔ ما نصیب بردیم».<sup>۲</sup>

اما آن عبارت ناسوتی و این آیه‌ی لاهوتی عجب قرابتِ غریبی دارند. در اولی «کلمه» عبارت است از قانون یا «کنستی‌توسیون»، همان اُس و اساس این جهان سکولار و علت‌العلل تمامی ترقیات و خوبی‌های آن؛ و در دومی مراد از کلمه عیسی مسیح است که جهان و تمامی اجزای آن به‌یمن وجود او «هست» شد، از نور او مستفیض گشت و هم او است که رستگاری بشر بدان وابسته است. ترجمه‌ی هر دو

۱. میرزا یوسف تبریزی، رسالهٔ یک کلمه، به کوششِ باقر مؤمنی، بی‌جا، بی‌تا، ص ۷۴.  
۲. عهد جدید، دیباچه‌ی انجیل یوحنا، ترجمه‌ی پیروز سیار، نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۴۶۹-۴۷۲.

عبارت ظاهراً سهل می‌نماید، اما اگر بخواهیم آن‌ها را از هیئت «کلمه» بیرون آوریم و به کار اندازیم مسیری دشوار پیش رو خواهد بود. در عصر قاجار، مستشارالدوله که در صدد یافتن سرّ پیشرفت و ترقی سایر ملل و علت عقب‌ماندگی و کسالت و بی‌نظمی ایران بود از دوست خود استفسار می‌کند و او پاسخ می‌دهد «هرگونه ترقیات و خوبیها در آنجا دیده می‌شود نتیجه همان یک کلمه است» و در توضیح و ترجمه‌ی این کلمه‌ی نظام‌بخش می‌گوید «کلمه‌ای که جمیع مندرجات فرنگستان در آن مندرج است کتاب قانون است».<sup>۱</sup> اما در جریان مشروطه و حتی بعد از آن می‌بینیم که چگونه ترجمه‌ی همین «کلمه» که این‌جا «کتاب قانون» ترجمه و تفسیر شد به مسئله‌ای بغرنج و لاینحل میان نیروهای مختلف و درگیر در مشروطه بدل می‌شود. نیروهایی که اگر بخواهیم صرفاً به مشروطه‌طلبان و مشروعه‌خواهان یا سنت‌گرایان و سنت‌ستیزان تقسیم‌شان کنیم بی‌شک خود را از مشاهده‌ی جزئیاتی قابل تأمل و تفاوت‌هایی مهم محروم کرده‌ایم. اما به‌راستی چه معادلی باید گذارد برای آن علت‌النظمی که «شاه و گدا و رعیت و لشگری در بند آن مقید هستند» و احدی حق مخالفت با آن را ندارد؟ چه کلمه‌ای باید گذارد برای آن اساس و بنیان «نظم فرنگستان» که حامل آن معنای بنیان‌گذار باشد؟ کدامین دالّ سرشت‌نما در شأن این «کلمه» است: «قانون اساسی»، «حکومت قانون»، «مشروطه»، «مشروعه» یا حتی به‌زعم برخی «کنستی‌توسیون»، زیرا به‌نظر می‌رسد مقام «کلمه» آجلّ این معانی باشد و بهتر است به اصل واژه وفادار بمانیم. شاید هم در بحبوحه‌ی مناقشات سیاسی، هرگونه معادل‌گذاری خطیر به‌نظر می‌رسید و حفظ خود کلمه کم‌خطرتر می‌نمود. بنابراین سیدحسن تقی‌زاده در مورد ترجمه‌ی «کنستی‌توسیون» در خاطرات خود می‌نویسد:

شاه می‌گفت من مشروعه را قبول دارم نه مشروطه را. آخوندها گفتند بله این درست است. ما مدعی شدیم. آقا سیدعبدالله بهبهانی و دیگران گفتند مشروعه درست

است. در این بین مشهدی باقر وکیل صنف بقال فریاد کرد و به علما گفت آقایان ما عوام این اصطلاحات عربی سرمان نمی‌شود ما مشروطه گرفته‌ایم. سعدالدوله مدعی شد گفت اصلاً مشروطه درست نیست غلط است. این را اوایل که از فرانسه ترجمه کردند «کنستی توسیونل» را «کوندیسیول» کردند در صورتیکه درست نبود. عاقبت محمدهلی شاه گفت همان لفظ فرنگی «کنستی توسیون» را بنویسید.<sup>۱</sup>

واضح است که نزاع بر سر ترجمه‌ی «کنستی توسیون»، دعوی‌ی زبان‌شناختی یا حتی ایدئولوژیک بر سر درستی و نادرستی ترجمه‌ی کلمه نبود، بلکه جدالی بود بر سر منافع و اهداف متفاوت که تاریخ گواهی است بر این جنگ نیروها. در این میان فرمان محمدهلی شاه نیز تلاشی بود برای حفظ توازن و کاستن از نزاع بیش‌تر میان نیروهای درگیر. لیکن نزاع‌ها شاید با صدور فرمان کاسته شوند اما هرگز مرتفع نمی‌شوند. میرزاعباس یزدی هشت سال پس از امضای مشروطه معتقد است که لفظ مشروطه کم‌ترین اهمیت را دارد و چرا باید بدان وفادار باشیم و از آن تقلید کنیم و «گمان کنیم صرف لفظ، کار می‌کند و درحقیقت تغییر می‌دهد. [گمان کنیم] اگر ملل دیگر فوایدی از مشروطیت برده‌اند، به‌واسطه‌ی همین لفظ مشروطه (کنستی توسیون) بوده و راه خود را زده، همچون خیال می‌کنیم که باید مدتی (به قول بعضی بر حسب تاریخ مشروطیت انگلیس، ششصد سال) بر همین قالب بی‌روح بگذرد، تا آثار مشروطیت و نتایج حسنه‌ی آن را دریابیم.»<sup>۲</sup> او به‌درستی دریافته بود که «لفظ» کم‌ترین اهمیت را دارد. ازاین‌رو صرف تلاش برای یافتن معادل بهتر قادر نخواهد بود به تغییر وضع موجود بینجامد زیرا تغییرات نه حاصلِ الفاظ که حاصل جنگ نیروها است و هر معنایابی و معادل‌گذاری نیز چیزی نیست جز گردوغبار حاصل از این جنگ.

۱. سید حسن تقی‌زاده، زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص ۶۵.

۲. میرزا عباس یزدی بن میرزا علی اکبر صراف، رساله‌ی آفتاب و زمین، به کوشش رسول جعفریان، نشر مورخ، ۱۳۹۶، ص ۱۲۹.



ترجمه‌ی «در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» نیز در وهله‌ی نخست آسان می‌نماید. «کلمه» در این آیه چه برای مسیحیان و چه برای مسلمانان مترادف است با مسیح پیامبر و گویی در این مورد کم‌ترین اختلاف نظر وجود دارد. در حقیقت بخش اول این آیات از هم‌بودگی خدا و مسیح یا خالق و مخلوق حکایت می‌کند، یعنی دو ذات متفاوت که قرین یکدیگرند. اما گویا آیه‌ی بعدی یعنی «کلمه خدا بود» این هم‌بودگی و هم‌نشینی را به وحدت و هم‌ذاتی بدل می‌کند و موجب اختلاف نظر میان مفسران می‌گردد. مثلاً در یهودیت و همچنین در روایات غیرعرفانی از اسلام نمی‌توان مخلوق را هرچند والا مقام با خالق هم‌گوهر دانست و در یک رتبه و طراز قرار داد. زیرا این بدین معنا است که شریکی برای احدیت خالق و فرمانروایی‌اش قائل شده و شرک ورزیده‌ایم. در مقابل، اغلب مسیحیان بر «کلمه خدا بود» تأکید می‌ورزند و بر این اساس هم‌ذاتی را بر هم‌بودگی و جنبه‌ی الوهیتی مسیح را بر جنبه‌ی نبوی‌اش ارجح می‌دانند.<sup>۱</sup> پس گویا دال‌ها حامل بدهتی نیستند و از هم‌مین‌رو در مسیحیت می‌توان این هم‌ذاتی را نیز دست‌کم به دو طریق کاملاً متضاد تفسیر کرد! از یک سو می‌توان گفت که هم‌ذاتی خداوند با پیامبر یا خالق با مخلوق ممکن است به رهیافتی عرفانی، گنوسی و درون‌ماندگار (immanent) میدان دهد و شکل سلسله‌مراتبی علت و معلول یا آفریننده و آفریده را منحل کند و بدین ترتیب به آموزه‌های برابری خواهانه و دموکراتیک بینجامد. اما در عین حال می‌تواند به تفسیری دیگر نیز مجال بروز دهد، زیرا وقتی انسانی را هم‌گوهر با خداوند بینگاریم و او را تا ملکوت الهی و فرمانروایی بر زمین و آسمان ارتقاء دهیم یقیناً احتمال استفاده یا سوءاستفاده از حاکمیت دینی یا غیردینی را در شکل‌های تمامیت‌خواهش افزایش می‌دهیم. بنابراین برخی از پژوهشگران تاریخ مسیحیت معتقدند این تفسیر که عیسی مسیح چوپان گله‌ی بشریت بود و پس از او این گله بدون شبان رها شد سبب شد در قرون دوم و سوم میلادی شکل‌گیری امپراطوری توتالتر، دنیوی و بوروکراتیک با دستگاه‌های مخوف سرکوب‌گر آن امکان‌پذیر گردد. همچنین به مدد چنین تفسیری

۱. منصور برجی، «عیسی؛ پسر مریم یا فرزند خدا؟»، گفت‌وگوی منصوربرجی با سروش دباغ، ۲ دی ۱۳۹۵.

است که پاپ در مقام رهبر مذهبی بدل شد به جانشین مسیح و خلیفه‌ی خدا که «برخوردار از قدرت مطلقه‌ای است که بیشتر منشأ الهی دارد تا انسانی».<sup>۱</sup> دقیقاً در همین زمان است که کلیسا به مبارزه با عرفان برمی‌خیزد تا بتواند قدرت خود را به یاری قواعد و آیین‌ها و نیز «از طریق سازمان‌های دنیوی، اعمال نماید و خود را از زحمت یافتن انسان کامل که موضوع عرفان (la gnose) است خلاص نماید».<sup>۲</sup> از این‌رو برخی از این پژوهشگران دریافتند که تا سیصد سال پس از مصلوب شدن مسیح هنوز مسیحیان تصمیم نگرفته بودند که مسیح چیست؟ آیا او «خدای روی زمین» است یا «چیز دیگری» است.<sup>۳</sup> اما پس از کشته شدن آریوس و ایجاد بحران و مطرح شدن برخی مسائل همچون مسئله‌ی حفظ سپاه، بسامان کردن جامعه‌ی آشفته و غیره ترسیم چشم‌اندازهای آرمان‌گرایانه‌تر و طرح مسئله‌ی جاودانگی و «رهایی بخشی» ضرورت یافت و مسیحیت به سمت باور به پیامبری که «به اندازه خدا قادر» است رهنمون شد تا بدین ترتیب بتواند امیدها را زنده نگه دارد و شرایط را برای پذیرش انسان‌هایی فراهم کند که استعداد خدا شدن دارند.<sup>۴</sup> بنابراین خدا شدن مسیح بیش از آن‌که محصول رویکردهای ایدئولوژیک یا جنگ‌های عقیدتی باشد محصول ضرورت‌های مادی و زمینی بود. شاید بتوان گفت که علم سیاست نیز به‌نوبه‌ی خود توانست از جنبه‌ای دیگر از تفسیر حکومت قادر بر زمین و آسمان بهره‌گیرد تا کلان‌نظریه‌ای سیاسی را سامان دهد. بر این اساس بشریت دیگر با کثرت مراجع تصمیم‌گیری یعنی یکی خدا و دیگری پیامبر خدا یا دو حاکم یکی در آسمان و دیگری روی زمین سروکار ندارد و بنابر تعریف هرچ‌ومرج حاصل از اراده‌ی دو یا چند مرجع تصمیم‌گیر برطرف خواهد شد. زیرا آن‌که بر زمین حکومت می‌کند بنابه تعریف واجد همان صفات و توانایی‌های آسمانی است. روایت

۱. مهرزاده، «کلیسا و قدرت»، الفبا، کتاب سوم، تابستان ۱۳۶۲، ص ۹۹-۱۰۵.

۲. همان.

۳. ریچارد ای. رابنستاین، وقتی عیسا خدا شد: نزاع بر سر تعریف مسیحیت در واپسین روزهای روم، ترجمه‌ی

راضیه سلیم‌زاده، نشر مرکز، ۱۳۹۶، ص ۲.

۴. همان، ص ۲۴۸.

مشهور و سکولار شده‌ی حکومت و فرمانروایی یک تن، تفویض همه‌ی حقوق به او و در نهایت الزام به اطاعت بی‌چون‌وچرا از او را می‌توان در صورت‌بندی مشهور توماس هابز از مفهوم حاکم یا لویاتان مشاهده کرد. بنابراین عبارات، آیات، کلمات یا دال‌ها از حقیقتی گوهرین حکایت ندارند و باید دید چه تفسیری با چه کارکردی، برحسب چه سازوکار و ضرورتی و به‌ویژه در چه دوره‌ی زمانی بارِ آن‌ها می‌شود و بدین ترتیب تفسیری بر تفسیری دیگر غلبه می‌یابد. با این توضیحات، تفسیرها و رهیافت‌های متفاوت دینی را نباید صرفاً در حوزه‌ی مطالعات آن‌جهانی تفسیر کرد بلکه باید به اثرگذاری و کارکردهای این‌جهانی آن‌ها نیز نظر داشت. از همین رو است که در حاکمیت قرون وسطایی کلیسا تفسیر این آیات برحسب معنویت یا درون‌ماندگاری ذوات نتوانست چیرگی یابد و در برابر تفسیرهای متعال‌تر و زورمندتر رنگ باخت تا در نهایت با برساخته‌شدن روایت اعظم از مسیحیت بتواند معنویت و رهایی‌بخشی دینی را از میدان به‌درکند و به‌جای آن نهادها و قوانینی را جایگزین کند که یا مستقلاً در پی کسب قدرت بودند یا دوشادوش قدرت حاکم عمل می‌کردند.

شاید ذکر مثالی از قرآن و تفاسیر قرآنی بتواند از زوایای دیگری این رویکرد سیاسی را توضیح دهد. در سوره‌ی یونس آیه‌ی (۳۳) می‌خوانیم «كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا اَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ». آیت‌الله مشکینی «کلمه» را «سخن» و بنابراین کَلِمَةُ رَبِّكَ را «سخن خداوند» ترجمه می‌کند؛ حال آن‌که آیت‌الله مکارم شیرازی آن را «فرمان خداوند» ترجمه کرده است. بی‌شک «سخن خداوند» از لحاظ کارکرد و نتایج سیاسی بسیار متفاوت است با «فرمان خداوند». اولی روایتی است نرم و محتاطانه، حال آن‌که دومی روایتی است سخت و آمرانه که می‌تواند از دو‌کردار متفاوت سیاسی نشئت گیرد یا بدان بینجامد. سنتاً اکثر تحلیلگران تفاوت در تفاسیر مختلف قرآنی را محصول تفاوت در ایدئولوژی‌ها و پس‌زمینه‌های عقیدتی می‌دانند، اما به‌زعم برخی دیگر از محققان علم کلام و مفسران قرآن، بحث‌ها و جدل‌های کلامی سرچشمه‌های ایدئولوژیک و عقیدتی ندارند بلکه خاستگاه سیاسی دارند. در این راستا محمدحسین روحانی معتقد است که پس از وفات پیامبر اسلام، درگیری و اختلافات سیاسی بر سر مسئله‌ی جان‌شینی موجب شعله‌ور شدن تضادهای فکری و

نیز مجادلات و مباحث کلامی شد و نه برعکس<sup>۱</sup>. به عبارتی این تفاوت‌های گفتمانی یا ایدئولوژیک نبود که موجب تفاوت در تفاسیر و جنگ نیروها گردید بلکه وقوع برخی رویدادها از یک سو و از سوی دیگر منافع گوناگون بستر مناسبی را برای روایات و رهیافت‌های متفاوت عقیدتی و مذهبی فراهم آورد. در هر حال مسلم است که «کلمه» در شکل و فرم در تمامی این آیات و عبارات طینی واحد دارد، اما در عمل از کثرت و تفاوت خبر می‌دهد و ضخامتی قطور از تفسیر را با خود حمل می‌کند. بر این اساس به دشواری می‌توان واحد ترجمه را کلمه یا حتی جمله در نظر گرفت، چه گویی چیزی فراتر از کلمه یا جمله دست‌اندرکار ترجمه است.

به انجیل یوحنا بازگردیم. ادیبانی در سپهر ادبیات کوشیدند بخت خود را در ترجمه و تفسیر آن آیه‌ی وحیانی بیازمایند و شاید گونه برجسته‌ترین آنان به‌شمار آید. شخصیت و مخلوق او یعنی فاوست به‌شیوه‌ای خلاف آمد سراغ ترجمه‌ی عهد جدید می‌رود. او که دلزده و خسته از پوچی علوم زمانه‌اش اعم از انسان‌شناسی یا الهیات است، در صحنه‌ی «اتاق مطالعه» تمام هم خود را صرف این می‌کند که این عبارت یعنی «در آغاز کلمه بود» را به‌شیوه‌ای سزاوار متن مقدس و نیز زبینه‌ی زبان مادری‌اش ترجمه کند. از این رو ماجراجویانه بداهت یا قداست کلمه را به چالش می‌کشد و با پرسش‌هایی گام‌به‌گام و تشکیک‌مدارانه کلمه را به مسئله‌ای برای ترجمه بدل می‌کند. او در مسیر این پرسشگری و برخلاف رویکرد غالب چنین استدلال می‌کند که کلمه قادر به خلق نیست و جهان نمی‌تواند به میانجیگری لوگوس آغاز شود. گفتاری به‌غایت سنت‌شکنانه که هم از اسطوره‌ی کلمه و هم از عیسی مسیح در مقام پادشاه جهان افسون‌زدایی می‌کند. اما فاوست به این نیز بسنده نمی‌کند و می‌پرسد پس آن چیست که می‌تواند بیافریند؟ او نخست «روح» را برمی‌گزیند زیرا در مقام فیلسوفی قرن هجدهمی قاعدتاً باید «روح» را چه در معنای الهیاتی‌اش و چه در معنای ایده‌آلیستی‌اش مقدم بر مادیت کلمه بداند. پس چنین ترجمه می‌کند «در آغاز روح بود!» اما این نیز متقاعدش نمی‌کند و می‌پرسد آیا به‌راستی «روح»

۱. محمدحسین روحانی، «مقدمه‌ای بر علم کلام اسلامی»، الفبا، کتاب ششم، تابستان ۱۳۵۶، ص ۱-۳۰.

تا بدین اندازه توان مند است و این «روح است که همه چیز را می‌آفریند؟» گوته که از یک سو شیفته‌ی انقلاب فرانسه و تغییر و تحولات آن بود و از سوی دیگر در قلب عصر روشن‌نگری به سر می‌برد جبراً باید چیزی توانا تر از «روح» را جایگزین کلمه کند. پس در ادامه‌ی روند ترجمه و تفسیر، «نیرو» را برمی‌گزیند و آن را واجد توان و عامل تغییر مناسبات موجود در جامعه و خلق مناسبات نوین می‌انگارد؛ نیرویی درون‌ماندگار در جامعه و نه متعال همچون خدا، مسیح یا شاه. پس در این مسیر تجربی-پژوهشی، آن عبارت را از نو ترجمه می‌کند و می‌گوید «در آغاز نیرو بود»، اما گویی نیرو هم بیش‌ازحد انتزاعی به نظر می‌رسد و او به مفهومی انضمامی‌تر و کاربردی‌تر نیاز دارد تا بتواند به‌گونه‌ای واقعی‌تر به تغییر، خلق و انقلاب بینجامد. بنابراین ترجمه‌ی نهایی می‌شود «در آغاز، عمل بود». <sup>۱</sup> پس به‌زعم گوته آنچه خلاق است «کلمه» نیست بلکه «عمل» است. بی‌شک در مسیر خطیر ترجمه و تفسیر، او راه سهل، منفعلانه و مؤمنانه را کنار می‌نهد و راه سخت‌تر و دشوارتر را برمی‌گزیند. زیرا به‌سادگی می‌توانست وفادار بماند به اصل، قداست و بدهایت «کلمه» و صرفاً به تقلید از آن و تکرارش از آن بسنده کند؛ اما فاوست رویکردی شک‌مدار و تأملی را برمی‌گزیند. او در مقام یک عمل‌گرا به تن‌آسایی در ترجمه تن نمی‌دهد، خطر می‌کند و تمام این ماجراجویی‌ها در مکان استعاری «اتاق مطالعه» روی می‌دهد. «اتاق مطالعه» در این رهیافت دیگر مکان امن ایمان و وفاداری نیست بلکه مکان تردید است و کنشگری، مکان «شدن». از این‌رو فاوست در این راه نه فقط تحولات جهان بیرونی بلکه تغییر و تحولات نفسانی و اخلاقی‌اش را نیز به نمایش می‌گذارد. در این معنا ترجمه صرفاً تفسیری نظری یا الهیاتی نیست بلکه کنشی است سیاسی حاکی از اخلاق ناخرسندی. از این‌رو ترجمه‌ی متن مقدس برای فاوست مجالی است نه در جهت استخراج و اکتشاف وفادارانه‌ی معنای مکنون و نهفته در پس «کلمه» بلکه فرصتی است در جهت آفرینش و ساخت معنا، ساختنی در تعامل با زمانه و حتی در جهت تغییر زمانه.

۱. یوهان ولفگانگ فون گوته، فاوست، ترجمه‌ی م.ا. به‌آذین، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۸، ص ۳۶.